چون شد بخلاف نفس عادت ما را ** در چهره پاک نور طاعت داریم منع نفس از صفات ذمیمه
وگذرانیدن او را از مرتبه بهیمه اذا ما شئت ان تحیی حیوة حلوة المحیا ** فلا تحسد ولا تبخل
ولا تحرص على الدنيا حلو بضم شیرین ومحیا زندگانی میفرماید چون خواهی که زنده باشی زندگی شیرین
زندگانی پس حسد مبر وبخل مکن وحریص مباش بر دنیا ش ای روح تو بازرسته از قید جسد
وزروی شجاعت شده مانند اسد ** گر لذت عیش وکام دل میخواهی ** در بخل مپیچ وبگذر از
حرص وحسد منع از غبار حرص ریختن وآب روی هرکس ریختن اذا اظمأتک اکف الرجال
کفتک القناعة شبعا وریا ** فکن رجلا رجله فی الثری ** وهامة همته فی الثریا ** ابیا لنائل
ذی ثروة ** تراه لما فی یدیه ابیا ** فان اراقة ماء الحیوة ** دون اراقة ماء المحیا
اظمأ تشنه کردن وثریا پروین واراقه ریختن آب وخون ومثل آن ومحیا بضم میم
وتشدید یا روی میفرماید چون تشنه کردانند ترا دستهای مردان پس باشد ترا قناعت سیری طعام
وسیرابی پس باش مردی که بینی او را برانچه در دست اوست سر باز زننده چه بدرستی
که ریختن آب زندگانی فروترست از ریختن آب رویش کرهت ترا از نور حق سیمای
زنهار که آب روی ریزی جای ** هرکس که توکل بخدا دارد وبس ** هرگز نکند بغیر حق روای
نکته گویند در ظلمات چشمها است که آب آن چشمه از بهشت می آید وشرب آن موجب دوام وبقا است
وآن چشمه را چشمه حیوان خوانند وان آب را آب حیوة واسکندر طالب آن آب بود وبکنار
ظلمات آمد وباتفاق خضر پیغمبر علیه السلام روان شدند وهر یک گوهر شب چراغ داشتند در میان
ظلمات بسر دو راه رسیدند وخضر براهی رفت واسکندر براهی وچشمه در ان طرف بود که خضر
بمقصود رسید واسکندر چهل روز در ظلمات سرگردان بود وبازگشت ومحققان گویند
این مثل دو سالکست که از ظلمات فنا فی الله آب حیوة بقا بابد که بیان آن در فاتحه
سیاد سه گذشت طلبند ویکی بواسطه ترک وتجرید وتهذیب اخلاق بمقصود رسید ویکی بواسطه
حرص وتوجه بدنیا از مقصود باز ماند وگوهر شب چراغ ذکرست که بنور آن مشاهده سالک میشود
ومردم ساده پندارند که آن نور را بقوة باصره می بینند وغلط است چه اگر چشم هم نهند تنها
بینند ومی تواند بود که این مثل روح ونفس باشد ** هدایة نفس برضا وتنبیه او باطاعة قضا

نفس

کر یا ی او باشد در خاک و مارک
همت او باشد در پروین
سر باز زننده بخشش خداوند
نوکری ۱۲

چشمه الیست ۱۲

۲۳۸

تعبس على العباد فانما ** یاتیک رزقک حین یوزن فیه ** سبق القضاء لوقته فکانه
یاتیک خیر الوقت او تاتیه ** فثق بمولاک الکریم فانه ** للعبد آراف من اب بنیه
واشبع عیالک وکن بالفقر راضیا ** یغنی جناک وانت لا تبدیه ** فالحر یخفی جسمه اعلامه
فکانه من نفعه یخفیه اشاعه آشکارا کردن واضنا نزار کردن وانحال لاغر کردن میفرماید
چشم بگیر بندگان خدا چه ناید تبور وز توانگران هنگام که دستوری داده شود در
آمدن پیش گرفت قضا مر وقت آنرا پس گویا او آید بتو در بهتر وقت یا آئی تو باو پس
استوار باش بخداوند کریم خود چه بدرستی که او مر بنده را مهربان ترست از پدر به پسران
خود وآشکارا کن توانگری خود را وباش مر درویشی خود را نگاهدارنده ترا ارکند نهیکاه
وتو فاش نکنی آنرا پس آزاد لاغر میکند تن او را تا یافتن او پس گویا او از نفس خود
پنهان میکند آنرا ش تا چند بیابان امل پیمودن ** بیهوده قدم بجست وجو فرسودن
هر چیز بوقت خویش در بند است ** تا وقت نمیرسد نخواهد بودن تنفیر نفس از دنیا که
محل فناست وترغیب وتعبیه که منزل بقاست النفس تبکی علی الدنیا وقد علمت ** ان
السلامة منها ترک ما فیها ** لا دار للمرء بعد الموت یسکنها ** الا التی کان قبل الموت
یبنیها ** فان بناها بخیر طاب مسکنها ** وان بناها بشر خاب بانیها ** این الملوک التی
کانت مسلطة ** حتی سقاها بکاس الموت ساقیها تسلیط برگماشتن میفرماید نفس میگرید
بر دنیا وبحقیقه داند که رستن از دنیا ترک چیزیست که در دنیاست نیست هیچ سرای مر مرد را
بعد از مرگ که ساکن شود در ان مگر آن سرای که بوده است او پیش از مرگ بنا کننده آن
پس اگر بنا کرده است آنرا بنیکی بهره شد مقیم آن کجااند پادشاهان که بودند برگماشته
تا آب داد ایشان را بکاسه مرگ ساقی ایشان ش تا چند درین خرابه مسکن سازی
چون بوم بویرانه نشیمن سازی ** کر اهل سعادتی بتوفیق خدا ** در باغ بهشت جا معین سازی
لکل نفس وان کانت علی وجل ** من المنیة آمال تقویها ** فالمرء یبسطها والدهر یقبضها
والنفس ینشرها والموت یطویها ** اموالنا لذوی المیراث نجمعها ** ودورنا لخراب
الدهر نبنیها ** کم من مداین فی الآفاق قد بنیت ** امست خرابا ودان الموت دانیها

خویشتن

بهر خوش شد جای آرامیدن او که
بنا کرده است آنرا ۱۲

Copyright © King Saud University